



## درآمد:

سالیان درازی است که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، با این همه تمام کلام و خاطرانش لبریز از یاد و مهربانی پدر است و سعی دارد شیوه‌های تربیتی وی را در مورد فرزندان خود به کار گیرد و لطف و گذشت وی را سرلوحه و سرمشق زندگی خویش قرار دهد. با دقت و لطافت عجیبی از او سخن می‌گوید و تمامی کلماتش آکنده است از محبتی عمیق که ناشی از معرفت و درک اوست.



«حجت الاسلام جمی در قامت یک پدر» در گفت و شنود شاهد یاران با صدیقه جمی

# کسب معرفت، خواسته او بود...

می‌کردند که چه بخوانند و از کجا شروع کنند، کتاب‌های ایشان را توصیه می‌کردند.

**در حصر آبادان کجا بودید و چگونه با این مسئله کنار آمدید؟**

ما در بوشهر بودیم. وقتی شرایط آبادان دشوار شد، پدرمان، ماندن زن و فرزند را در آنجا صلاح ندانستند و ما به بوشهر و منزل اقوام رفتیم. برای مادر خیلی سخت بود و می‌توانم بگویم که حاج آقا تقریباً به زور ایشان را راضی کردند که از آبادان بروند. در دوره حصر آبادان مادر بوشهر بودیم. دوره‌ای بود که حتی تماس تلفنی هم راحت نبود و مادر من هر روز پای رادیو بودند که ببینند چه خبری از آبادان می‌شود. روزهای جمعه که مدام پای رادیو بودیم که خبری از نماز جمعه آنجا بشنویم. یا باید به این شکل خبردار می‌شدیم یا مادر می‌رفتند مخابرات و به زحمت می‌توانستیم از حاج آقا خبردار شویم.

**آیا هیچ وقت پدرتان را عصبانی دیدید؟**

هرگز چنین چیزی ندیدم. آیا توانستند این ویژگی‌ها را به برادرهایتان منتقل کنند؟ بله، همه‌شان نشانه‌هایی از پدر را دارند. ولی می‌توانم بگویم که برادر بزرگ‌ترم، احمد آقا، از این جنبه، بیشتر از همه به حاج آقا شبیه است. آقا مهدی هم خیلی صبور است.

**در دوره حصر آبادان، برادرها وظایف پدر را به عهده گرفته بودند؟**

احمد گرفتار مسائل خانوادگی‌اش بود، اما محمود و مهدی به نوبت به خانواده رسیدگی می‌کردند. خیلی کمک بزرگی بودند.

**دختر آیات الله جمی بودن سخت است یا آسان؟** خیلی لذت بخش است که دختر حاج آقا باشی. انسان زیر نگاه جامعه است و اطرافیان ایشان توقع خاصی از فرزندان ایشان دارند. یک جاهایی کار خیلی سخت می‌شود. یک جاهایی هم خوب است، چون انسان باید حواسش را جمع کند. البته خوشبختانه اگر کسی مشکلی داشت، به ما مراجعه نمی‌کرد، به مادر و برادرها مراجعه می‌کرد. از نظر

اتفاقی برای پدرم پیش نمی‌آید، اگر هم پیش بیاید، مادر می‌تواند ما را حمایت کند. همان دوره‌های کوتاهی را که حاج آقا در کنار ما بودند، خیلی دوره‌های خوشی بودند و تجدید انرژی می‌کردیم. بودن با ایشان لطف خاصی داشت. همیشه لطافت و مهربانی پدر در ذهنمان هست. با مسائل نوجوان‌ها هم با همان لطافت خاص خودشان برخورد می‌کردند. صحبت‌های نرم و آرام ایشان یادم نمی‌رود. همیشه هم به مادر توصیه می‌کردند که با محبت و نرمی با بچه‌ها صحبت کنید و این دوره می‌گذرد. مسئله تحصیلات شما و ادامه آن چقدر برایشان مهم بود؟ همیشه تشویق می‌کردند، ولی چیزی که من در مورد خودم یادم می‌آید این است که ایشان همیشه ما را به مطالعه تشویق می‌کردند و می‌گفتند، «کسب معرفت کنید.» یادم هست که برای کنکور و قبولی در آن، خیلی نگران بودم. حاج آقا می‌گفتند، «موفقیت در کنکور، مهم است، ولی از آن مهم‌تر کسب معرفت است. مطالعه کنید.» ایشان کتاب‌های شهید مطهری را خیلی به ما توصیه می‌کردند. به افرادی هم که در این مورد سوال



همیشه با ملایمت و مهربانی به ما می‌گفتند که نماز را سر وقت بخوانیم. اگر هم نمی‌خواندیم، به رویمان نمی‌آوردند که مثلاً تشر بزنند یا تحکم کنند. همیشه راه‌های جالبی برای آشنا کردن ما با قرآن پیدا می‌کردند. مثلاً می‌گفتند، «در فلان سوره برو بگرد این آیه یا این کلمه را پیدا کن و ببین چند بار تکرار شده و جایزه اش هم این است...»

از خودتان و خاطرات کودکی‌تان با پدر بگویید. من متولد سال ۱۳۴۵ در آبادان هستم. چیزی که من همیشه از حاج آقا در خاطرم هست نرمی و لطافت ایشان با بچه‌هاست. من واقعاً هرگز خشم ایشان را هرگز ندیدم. نوجوان‌ها به هر حال مسائل خاص خودشان را دارند، ولی با حضور حاج آقا همیشه آرامش خاصی در خانواده موج می‌زد. همیشه مهربان و ملایم بودند. لبخند حاج آقا همیشه برایمان یک تشویق بود و اگر روزی این لبخند را در چهره حاج آقا نمی‌دیدیم، برایمان تنبیه بود. نه سروصدایی در خانه ما بود و نه دعوائی. چیزی که من همیشه از حاج آقا در خاطرم هست، مهربانی و لطف مدام ایشان بود.

**در مسائل تربیتی چه نکاتی برایشان مهم بود؟** آشنایی با مسائل مذهب بسیار برایشان مهم بود. همیشه با ملایمت و مهربانی به ما می‌گفتند که نماز را سر وقت بخوانیم. اگر هم نمی‌خواندیم، به رویمان نمی‌آوردند که مثلاً تشر بزنند یا تحکم کنند. همیشه راه‌های جالبی برای آشنا کردن ما با قرآن پیدا می‌کردند. مثلاً می‌گفتند، «در فلان سوره برو بگرد این آیه یا این کلمه را پیدا کن و ببین چند بار تکرار شده و جایزه اش هم این است.»

**جایزه‌تان چه بود؟**

یک خوراکی خوشمزه یا چیزی که ما دوست داشتیم یا قول دادن برای گردش بردن ما.

**در دوره نوجوانی برخورد ایشان با مسائل این سن شما چه بود؟**

من ده ساله بودم که جنگ شروع شد و عمده وظیفه تربیت ما به عهده مادرمان قرار گرفت و حاج آقا، کمتر کنار ما بودند.

**با نگرانی‌های ناشی از حضور پدر در منطقه جنگی چگونه کنار می‌آمدید؟**

مادر در این زمینه نقش بسیار مهمی داشتند. ایشان طوری رفتار می‌کردند که ما متوجه نگرانی‌های ایشان نمی‌شدیم. حالت خاصی داشتند که ما احساس امنیت می‌کردیم. من اولاً به خودم این اطمینان را داده بودم که





### حاشیه

در دوره حصر آبادان ما در بوشهر بودیم. دوره‌ای بود که حتی تماس تلفنی هم راحت نبود و مادر من هر روز پای رادیو بودند که ببینند چه خبری از آبادان می‌شود. روزهای جمعه که مدام پای رادیو بودیم که خبری از نماز جمعه آنجا بشنویم. یا باید به این شکل خبردار می‌شدیم یا مادر می‌رفتند مخابرات و به زحمت می‌توانستیم از حاج آقا خبردار شویم.

نمی‌کردند. همیشه به ما توصیه می‌کردند که قدر مادران را بدانید. او زن بزرگی است که با همه مسائل و مصائب زندگی من ساخته است.

از مادر بزرگتان چه نکاتی را به یاد دارید؟  
مادر بزرگ زن بسیار قوی و قدرتمندی بود. بزرگ کردن چندین فرزند خوب، در آن شرایط دشوار اقتصادی و شرایط بد محیطی کار بسیار دشواری بود که مادر بزرگ، با هوش و درایت خاصی موفق شدند و انجام دادند. اگر بخواهید پدر را در یک جمله یا کلمه توصیف کنید، چه می‌گویید؟

در یک کلمه: اخلاص. پدرم همیشه با رفتارشان به ما درس می‌دادند. هیچ وقت اهل سخنرانی‌های غر برای ما نبودند. ما هر چه یاد گرفتیم از رفتار ایشان بود. نه از حرف و بحث، خودم خیلی دارم سعی می‌کنم در تربیت فرزندانم این گونه باشم، ولی البته کار بسیار دشواری است. خاطره شیرینی از پدرم یادم هست. ایشان به شعر و ادبیات، مخصوصاً اشعار حافظ خیلی علاقه داشتند و همیشه بعد از نماز و قرآن، حافظ می‌خواندند. من عاشق لحظه‌هایی بودم که پدر با صدای بلند، حافظ می‌خواندند. دلم برای حافظ خوانی ایشان خیلی تنگ می‌شود و یا برای صدای مهربانشان که صبح‌ها وقتی برای نماز صبح، من و خواهرم را صدا می‌زدند، می‌گفتند، «صاحب خواب! برخیزید».



هیچ وقت پدرم را این قدر ناراحت ندیده بودم. در شهادت عمو هم خیلی ناراحت شدند.

عموی شهیدتان چگونه انسانی بودند؟  
خیلی شبیه حاج آقا بودند. عمویم دست راست پدرم بودند. یادم هست که در آن عالم بچگی ما را به گردش می‌بردند و به ما بچه‌ها محبت می‌کردند.  
آیا در آنجا که هستید شما را به عنوان دختر ایشان می‌شناسند؟  
من خودم عنوان نمی‌کنم و به عنوان یک فرد ساده و عادی زندگی می‌کنم.

از رابطه پدر و مادران نکاتی را بگویید.  
رابطه حاج آقا و حاج خانم رابطه بسیار خاصی بود. حاج آقا احترام خیلی زیادی به مادرم می‌گذاشتند و ایشان را خیلی دوست داشتند و این محبت را از ما پنهان

اجتماعی، به هر صورت نگاه جامعه و اطرافیان روی انسان است.

اگر بخواهید از نگاه دخترشان بودن، به ایشان نگاه کنید، آیت‌الله جمعی را چگونه می‌بینید؟  
ایشان بسیار خالص، بی‌ریا و صادق هستند و لبریز از مهر و محبت. واقعاً مهر و محبت ایشان، انسان را سیراب می‌کند. من از کسانی غیر از اعضای خانواده هم وقتی درباره حاج آقا می‌پرسم، به همین مهربانی و خلوص و بی‌ریایی اقرار دارند. محبوبیت ایشان در دل همه هم به همین دلیل است.

آیا در خانه شما به روی همه مردم باز بود؟  
قبل از انقلاب و جنگ، طبیعتاً رابطه مردم با حاج آقا آسان‌تر بود، ولی هیچ وقت، مانعی برای دسترسی مردم به ایشان نبود. هر وقت هم که پیش ما می‌آمدند، سعی می‌کردیم مسائل را حول و حوش مسائل خانوادگی نگه داریم و از مسائل جنگ و این چیزها صحبتی نکنیم. می‌دانم که مردم خیلی راحت به دفترشان مراجعه می‌کردند.

واکنش ایشان در مقابل مخالفین و شایعات چه بود؟  
یادم هست که در اوایل انقلاب و قبل از جنگ، شایعه‌ای در آبادان پخش کرده بودند که حاج آقا امکانات و پول زیادی گرفته‌اند و امثال اینها که ما واقعاً زجر می‌کشیدیم، اما حاج آقا با کمال خونسردی و آرامش به ما توصیه می‌کردند که واکنشی نشان ندهیم و نگران نباشیم. گاهی تلفن می‌زدند و به حاج آقا توهین می‌کردند، ولی ایشان به هیچ وجه عصبانی نمی‌شدند.

این توانایی را حاصل چه چیزی می‌دانید؟  
حاج آقا واقعاً با ایمان و با تقوا و خدایی هستند. کوچک‌ترین وابستگی‌ای به چیزی ندارند. ایمان و تقوا و اعتماد قلبی به خداوند است که باعث می‌شود این قدر آرام و باثبات باشند.

ایشان به چه کسانی علاقه خاصی داشتند؟  
از دوره نوجوانی یادم می‌آید که از آقای مطهری خیلی برایمان حرف می‌زدند. مرحوم احمد آقا را هم خیلی دوست داشتند و در فوت ایشان خیلی ناراحت بودند. من

